

## عبدالرفیع حقیقت - (رفیع)

## نهضت‌های ملی ایران

(۱۹)

هارون الرشید خلیفه مقتدر عباسی در سال ۱۹۱ هجری با تفاق دوپسر خود امین و مأمون بزیارت کعبه رفت. در این سفر متصرفات خلافت خود را بین فرزندان خود امین و مأمون بترتیب زیر تقسیم کرد:

ایالات: کرمانشاهان، نهاوند، قم، کاشان، اصفهان، کرمان، ری، قومس، طبرستان - خراسان، زابل، کابل و ماوراءالنهر را بمأمون داد که مادرش نیز ایرانی بود، و امین را حکومت ایالات: واسط، کوفه، بصره، شامات، عراق عرب، موصل، جزیره، حجاز، یمن، مصر، مقوض داشت. در این مورد عهد نامه‌ای نیز نوشت و از امین و مأمون باشهادت حضا که از بزرگان و اعظام رجال بودند تعهد گرفت که بایکدیگر مخالفت نکنند و عهدنامه را نیز در خانه کعبه آویزان کرد. ضمناً مقرر داشت بغداد مرکز حکومت امین و مرو محل امارت مأمون باشد منتهی با این تقدم که امین حق داشته باشی حکومت و دولت برادر خود مأمون را نیز بازرسی کند حکومت نواحی روم و آذربایجان و دیار بکر را نیز بفرزند دیگرش مؤتمن واگذار نمود.

## عزل علی بن عیسی حاکم بیدادگر مشرق ایران

همانطوریکه قبلاً بیان شد بیدادگریهای علی بن عیسی بن ماهان حاکم طماع و بی تدبیر مشرق ایران خشم و نفرت مردم این سامان را بحدی برانگیخت که فرونشاندن دامنه انقلاب و شورشی را که در اثر نارواییهای بی حد و حصر او بالا گرفته بود بسیار مشکل و غیر ممکن نموده بود، در همین حال شخصی بنام رافع بن لیث بن صفار در

ماوراءالنهر خروج کرد و آن ایالت را متصرف شد عاقبت خلیفه از ایجاد این آشوب های پی‌درپی به تنگ آمد و تصمیم گرفت علی را از حکومت مشرق ایران برکنار نماید ، در اجرای این منظور در سال ۱۹۱ هجری هرثمه بن عین را طلبید و بیست (۲۰) هزار سوار بوی داد و او را بخراسان فرستاد و باو گفت نامهای به علی بن عیسی بنویس باین مضمون که : خلیفه مرا بمدد تو فرستاده است بلشگریان خود نیز بگو که ما بمدد علی بن عیسی میرویم تا رافع بن لیث را که در سمرقند سرشورش برداشته است مغلوب سازیم ولی وقتی بخراسان رسیدی در فرصت مناسب علی بن عیسی را دستگیر نموده و او را نزد من بفرست هرثمه طبق دستور خلیفه عازم خراسان شد . پس از ورود بخراسان در موفقیت مناسبی علی بن عیسی را دستگیر نمود و خود بجای وی بفرمانروائی پرداخت . ابتدا کلیه اموال منقول و غیر منقول او را که طبق نوشته مجمل فصیحی (۱) مبلغ نقد آن هشتاد بار هزار درم بود و خزانه‌های او از نقد و جنس بر هزار و پانصد بار شتر بود نزد هارون الرشید فرستاد . سپس علی بن عیسی را نیز برپالانی خشک سوار کرد و بی‌غداد اعزام داشت .

### مرک هارون الرشید

رافع بن لیث با آنکه عرب بود ولی چون برضد دستگاه خلافت قیام نموده بود مردم ایران او را در این راه یاری و مساعدت کردند بطوریکه قیام او در تاریخ معروف شد ، بهمین جهت فرو نشان دادن آتش انقلابی که رافع در نواحی مشرق ایران برپا کرده بود برای دستگاه خلافت کاری بس مشکل شده بود . درجه اهمیت این قیام تا آنجا مشهود است که خود هارون در سال ۱۹۳ هجری برای پایان دادن باین غائله بایران رهسپار گردید . در این سفر فرزندش عبدالله ملقب به مأمون نیز همراه وی بود در این

۱- مجمل فصیحی بتصحیح محمود فرخ جلد اول صفحه ۲۵۴ در حوادث سال ۱۹۱

موقع اگرچه از عمر هارون بیش از چهل و سه و بروایتی چهل و هفت سال نگذشته بود ولی برخلاف آثار شکستگی و پیری در وی ظاهر بود و همینطور که به ثانی بطرف مشرق قطع مسافت مینمود حالش هر روز بدتر میشد. او پزشکش را از بیماری خویش آگاه ساخت و ضمناً بوی گفت. «مواظب باش که موضوع را مستور داشته و بکسی اظهار نکنی زیرا فرزندانم ساعت مرگم را انتظار میکشند. چنانکه شاید خودت نیز حس کرده باشی آنها با سوار کردن من بر اسب تیزرو برعلیلی وضعف و ناتوانی من می افزایند»

کلمات بالا واقعاً رقت آور است. ولی از طرفی وقتی میبینیم که وی در آخرین عملیات خود در آن نواخی حکم داد برادر رئیس شورشیان را در حضورش پاره پاره کردند، این رقت و دلسوزی از میان میرود، بعد از این عمل چیزی نگذشت که این خلیفه نامی از این جهان در گذشت و او را در همان محلی که وفات کرده بود (طوس) در میان باغی بختک سپردند و چند سال بعد از این امام علی بن موسی الرضا (ع) را هم که جریان قتل وی در صفحات آینده بیان خواهد شد در همانجا پهلوی قبر هارون دفن کردند و اطراف این قبور بعدها عمران و آبادی شد و بتدریج شهرستانی گردید که حالیه مشهد نامیده میشود.

### سیاست غلط هارون یانظفه تجدید حیات استقلال ایران

هارون الرشید نیز مانند کوروش کبیر با تقسیم امپراطوری بین فرزندان خود مرتکب اشتباه بزرگی گردید، همانطوریکه نوشته شد محمد ملقب به امین که مادر او زبیده از زنان مشهور عرب بود در حیات پدر بولیعهدی تعیین گردید و عبدالله ملقب به مأمون که مادرش کنیز ایرانی بود جانشین دیگر اعلام گردید که بعد از امین خلافت با او باشد و حکومت نواحی مشرق قلمرو خلافت نیز با او واگذار شد درست مثل بردیا برادر کامبیز که بفرمانروائی ولایات شرقی امپراطوری هخامنشی تعیین گردیده بهر حال

امین با توجه به بیماری ورنجوری پدر انتظار مرگ او را در سفر اخیر میکشید . بهمین جهت یکی از نزدیکان خود بنام بکر بن معقر را با چند نامه مختلف بخراسان فرستاد و گفت اگر پدرم در حیات بود فلان مکتوب را تسلیم وی نما و نامه‌های دیگر را مخفی کن و اما اگر هارون فوت کرده بود نامه‌های دیگر را که یکی بعنوان فضل بن ربیع وزیر پدرش و دیگری بعنوان فرمانده لشکر اعزامی بخراسان نوشته شده است بآنان تسلیم نما . وقتی بکر بن معقر بطوس رسید هارون هنوز در حیات بود بنابراین مکتوب امین را بخلیفه تسلیم نمود . ولی به هارون خبر دادند که بکر نامه‌های دیگر همراه دارد هارون آنها را از او طلب کرد بکر انکار نمود . هارون گفت اگر مکاتیب دیگر داشته باشی تو را سیاست نمایم و برقتل تو امر دهم بکر تن در داد ، اما هارون در همان لحظه روبه عدم نهاد (۱) بعد از مرگ هارون بکر بن معقر نامه‌های امین را بفضل بن ربیع و فرمانده لشکر اعزامی خراسان داد ، در نامه فضل چنین نوشته شده بود : چون واقعه پدرم روی نماید یعنی طریق عدم پیماید آنچه از خزانه و سلاح و غیره همراه اوست همراه خود بیغداد رسان و بیعت مرا از اهل خراسان بستان ، و حال آنکه هارون وصیت کرده بود که بعد از وفات من آنچه همراه من هست تسلیم مأمون خواهید کرد و امین را از آن نصیبی نیست ، فضل با دریافت نامه امین اموال و خزاین هارون را برداشت و به بغداد برد .

در نامه دیگر به افراد قشون همراه خلیفه دستور داده بود که بیغداد مراجعت نمایند طبعاً چون زن و فرزند و فامیل این سربازان در بغداد سکونت داشتند امری به مزبور بفوریت و بدون معطلی بموقع اجرا گذاشته شد .

چون فضل بن ربیع بیغداد رسید امین او را بوزارت خود منصوب داشت و خود به لهو و لعب و عیش و طرب و شرب خمر پرداخت ولی از این طرف در ایران شوق و

شور و وطنخواهی و آرزوی دیرین تجدید حیات استقلال ملی جنب و جوش خاصی بوجود آورده بود و مأمون تحت تعلیمات راد مرد بزرگ ایرانی فضل بن سهل که تازه اسلام آورده بود ، موقع خود را تحکیم و استوار نمود و خون ایرانی که در عروق وی بود سبب گردید که از همه طرف این صدا بلند شد که : (او فرزند خواهر مسا و یکی از ماها است . او یکتفر عباسی است که ما باید از وجودش استفاده نموده و از وی بهره مند شویم)

در حقیقت هنگامیکه بغداد در ظلمت و سکوت (شبهای عربستان) هست رؤیای شیرین و غرور انگیز خویش بود در خراسان و طبرستان و سیستان و آذربایجان سپیده دمیده بود .

بسا سان چنین گفت فرخ سروش

که بر نغز گفتار من دار گوش

چه بگذشت ز آئین تازی هزار

شود کیش تازی بدانگونه زار

که گر بنگرد باز آئین گرش

نیسابد بدیدار پا از سرش

(فردوسی)